



در ستایش زن بد حجاب

پرویز مویدی - به نقل از ایران امروز

ای سرو استوار
ای دخت نو شکفته ی ایران زخمگین
مژده رسان رهایی و خرمی
ای ریشه در نفس تند بامداد
بر تو درود باد.

بر تو درود باد
زیرا که تو
تن می زنی ز گورراهی تسلیم
فریاد می کشی که: «نه
من تن نمی دهم.»

بر تو درود باد
زیرا که تو
یاسای جهل و جنون را
با تارهای نمایان گیسوان
پامال می کنی
فردیت مدرن را
اثبات می کنی.

هر چند سالیان سال
شیخان محتسب (این روایان سوگ و مرگ و شهادت)
یا گزندگان شیخ گمارده
با تازیانه های خشم و خشونت
بر گرده هات کوفتند
رخسار زندگی نشان ترا
با تیغ و آتش تزویر و ارتجاع
خستند و سوختند
اما تو هم چنان
نستوه و سربلند بر پای ایستاده ای.

هر روز و شب
پژواک تند پوی صدایت
در کوی و شهر و دشت و بیابان
این سان ندا دهد:

«من زیست شیوه ی خود را
آهنگ و شعر و موسیقی و
رخت و راه را
خود برگزیده ام

«هشدار!

سردار لشکر نادانی و جنون!
بود و نمود سنت پوسیده ی قرون!
بر چهره ام تپانچه (۱) بزن
بر پشت من بکوب با تازیانه ی دو شاخه ی دین و
ستمگری

وادر کن مرا به توبه نویسی
اما من آن پرنده ی آبی نورد بال گشای ام که
هیچگاه سر خم نمی کنم.»

«فردا دوباره

ز نو، باز هم ز نو
گیسوفشان و خرامان

پرواز می کنم
شور و نشاط و زندگی و مهر و عشق را
در کوه و کوی و برزن و شهر و سرای ها



هیئت منصفه....

سودا. حالا خودمان مانده ایم تنها؛ و تازه می فهمیم که تنهایی چه دردی است.
دیشب: ساعت ۹ شب: خسته و مانده؛ آمدیم خانه. خانه مان بدجوری سوت و کور بود. رفتیم یک استکان چایی برای خودمان درست کردیم؛ اما هرچه گشتیم نتوانستیم یک حبه قند پیدا کنیم!! همه گنجه ها و قفسه های توی آشپزخانه را باز کردیم. همه جعبه ها و کیسه ها و قوطی ها را واریس کردیم؛ اما این قند لاکردار؛ انگار دود شده بود و رفته بود هوا!! ناچار شدیم چایی مان را سرد و بدون قند سر بکشیم و برویم کپه مرگ مان را بگذاریم.
امروز؛ کله سحر از خواب بیدار شدیم. دوشی گرفتیم و صورتی صفا دادیم و عطر و پودری به خودمان مالیدیم و آمدیم برویم سرکار.

گفتیم: شکم گرسنه که نمی شود رفت سرکار؟ میشود؟ یخچال را باز کردیم تا یک لیوان شیر بخوریم. اما توی یخچال همه چیز بود غیر شیر. چه کنیم؟ چه نکنیم؟؟ چشم مان افتاد به ردیف تخم مرغها که توی یخچال به ما چشمک میزدند. اگر چه دکترمان گفته است ما نباید تخم مرغ بخوریم اما به خودمان گفتیم: ای بابا! بی خیال هرچه دکتر و دواست. گور بابای کلسترول.... رفتیم دو تا تخم مرغ از توی یخچال برداشتم و خواستیم برای خودمان نیمرو درست کنیم. کره و نمک و فلفل را هم گذاشتم دم دست مان تا نیمروی مان چیزی که نداشته باشد. رفتیم ماهی تابه بیاوریم؛ اما هرچه گشتیم نتوانستیم ماهی تابه را پیدا کنیم. صد جور دیگ و بادیه و نمیدانم کاسه و کوزه را از قفسه ها در آوردیم و ریختم وسط آشپزخانه؛ اما نتوانستیم به زیارت جمال بی مثال جناب حالات مآب "ماهی تابه" نائل بشویم. ناچار از خیر نیمرو گذشتیم و تخم مرغها را آب پز کردیم و خوردیم.
حالا چرا اینها را اینجا می نویسیم؟؟ گفتیم شاید به درد شما هم بخورد. آخر ما مردهای ایرانی؛ همیشه خدا در حال قمیز در کردن و شکوه و ناله گلابه ایم که: خدایا! این چه غلطی بود که ما کردیم و زن گرفتیم؟؟ اما وقتی زن مان؛ دو روز؛ تنهای مان میگذازد؛ تازه می فهمیم که ما مردها چقدر بیچاره و دست و پا چلفتی و بی عرضه و پر مدعا و خود خواه و حق ناشناس هستیم...

مادر زن

یک آقای آمریکایی که چند وقت پیش همسرش را طلاق داده بود؛ آنقدر از مادر زنش بدش میآمد که تصمیم گرفت او را جوری سر به نیست کند. این بود که سوار هواپیمای شخصی اش شد و گشتی در آسمان زد و بعدش هواپیمایش را روی خانه مادر زنش فرود آورد!! فرود که چه عرض کنم با سرعت هرچه تمام تر هواپیمایش را به خانه مادر زنش کوبید و خانه را دود کرد و فرستاد هوا!!

در این ماجرا؛ آقای آمریکایی و دختر هیجده ساله اش کشته شدند و مادر زن جان؛ جان به سلامت برد!!
باز بگویند آمریکایی ها کله شان خراب نیست.
بقول مکزیکی ها: **Loco de la cabeza!!!**

از دادگاه شهرمان؛ یک نامه فدایت شوم برای مان آمده است که: آقای فلان بن فلان! لطفاً فلان روز و فلان ساعت برای شرکت در هیئت منصفه؛ خودتان را به دادگاه معرفی بفرمایید. راستش؛ عضویت در هیئت منصفه دادگاه هم دردسری برای مان شده است. خودمان هزار جور گرفتاری و پدبختی داریم حالا باید برویم دادگاه و روزها و شاید هفته ها آنجا بنشینیم و به دعوی دادستان و وکیل مدافع گوش بدهیم و دست آخر تصمیم بگیریم که کی گناهکار است و کی بی گناه...
امروز می خواستیم نامه ای برای دادگاه بنویسیم و بهانه بیاوریم و خودمان را به موش مردگی بزنییم و از زیر بار این وظیفه شاق در برویم؛ اما میدانیم که این لاکردارها دست از سرمان بر نمیدارند و اگر امروز نرویم فردا یقه مان را خواهند چسبید و آژان و آژان کشی راه خواهد افتاد که آنوقت خر بیار و باقلا بار کن. هم باید خوب بخوریم هم پیاز را.

نکته ای که باید اینجا به آن اعتراف کنیم این است که گیله مردی که ما باشیم از آدمهای خال مخالی و آنهایی که روی بدن شان خالکوبی میکنند خوش مان که نمی آید هیچ؛ خدا پیغمبری بدمان هم می آید.

حالا اگر ما عضو هیئت منصفه شدیم و آن بنده خدای متهم هم یکی از همین خال مخالی ها؛ خدا شاهد است اگر بیگناه هم باشد ما رای به گناهکار بودنش خواهیم داد.

این است که داریم خودمان را به آب و آتش میزنیم بلکه بتوانیم یک جوری به حضرات حالی کنیم که قربانتان برویم ما مرد اینجور کارها نیستیم و جان مادرتان دورمان خط بکشید. خدا کند بتوانیم یک جوری از زیر بار این وظیفه شاق در برویم تا یکوقت نکند بنده خدای بیگناهی را توی هچل بیندازیم.

یاد مادر خدا بیامرزمان افتادیم. آنوقت ها که ما جوان بودیم و می خواستیم دانشگاه برویم؛ تصمیم گرفته بودیم برویم حقوق قضایی بخوانیم و قاضی بشویم. مادر خدا بیامرزمان به دامن مان آویخت که: پسر جان! هرچه می خواهی بشو اما قاضی نشو!!

پرسیدیم: چرا مادر جان؟؟

گفت: پسر جان من! با این اخلاق سگی که شما دارید؛ اگر روزی روزگاری به مسند قضا تکیه بزیند بگمان ما هر کسی را که دم دست تان برسد یا روانه زندان می کنید یا بالای دار میفرستید!!

این بود که ما از خیر قضا و مضا گذشتیم و رفتیم ادبیات خواندیم که نه برای فاطمی تیان می شود؛ نه به درد دنیای مان می خورد و نه به درد آخرت مان!!

حالا بعد از سالها؛ تازه می فهمیم که مادر بیچاره مان حق داشته است. والله؛ با این اخلاق سگی مان؛ همان بهتر که هندوانه فروش شدیم تا قاضی القضاات....!!!
خداوند به بندگانش رحم فرمود.

سبزه بدر.....!!!

عیال مان رفته است مسافرت. دخترمان هم که دو سه روزی آمده بود اینجا دیدنمان؛ رفته است لس آنجلس تا به درس و مشق و دانشگاهش برسد. پسرمان هم که یک سر است و هزار



فریاد می کنم
فردیت مدرن را
اثبات می کنم.»

ای سرو استوار
ای دخت بایک خون چهر (۲) و سربلند
ای از سلاله ی ستار (۳) و طاهره (۴)
ای غنچه ی نوید رهایی و رستگاری
ای گیسویت نشان سرافرازی زنان
ای ریشه در نفس تند بامداد
بر تو درود باد.

پرویز مویدی اسفند ۱۳۸۶

- ۱- تپانچه به معنای سیلی است.
- ۲- بابک خرمدین، «هنگامی که دست راستش را بریدند خون زخم بر رخ خود زد... و گفت: نگران ام که خون از من برود و روی من زرد شود و پندارند که از مرگ هراسان ام.»
- ۳- ستارخان سردار ملی.
- ۴- طاهره قرت العین شیرزنی که نزدیک به ۱۶۰ سال پیش برای نخستین بار در ایران حجاب از چهره بر گرفت.

Rosie McCann's Irish Pub & Restaurant

رستوران رُزی مک کنز در قلب «سنتانا رو»

محلی ایده آل برای صرف لذیذترین غذاها با مناسبترین نرخها



جشن ها و مراسم خود را در سالن مجلل «رُزی مک کنز» برگزار کنید.

بیل کلینتون پرزیدنت سابق آمریکا برای صرف غذا رستوران «رُزی مک کنز» را انتخاب نمود شما چرا نه!



Rosie McCann's
Irish Pub & Restaurant

"Cead Mile Failte"
100,000 Welcomes

Check out
our lunch
specials!

Sat. & Sun. Brunch

رستوران «رُزی مک کنز»
در دو شعبه سن حوزه و سانتاکروز
(408) 247-1706
355 Santana Row #1060
San Jose, CA 95128
Monday - Thursday 11:00am to Midnight
Friday & Saturday 11:00 to 2:00am
Sunday 10:00am to Midnight